

مقام شعر در زبان فارسی *

بقلم: آقای دکتر ذبیح‌الله صفا

استاد دانشکده ادبیات

گفتگو در باره مرتبه شعر در زبان فارسی، بحثی مفصل می‌خواهد و اگر چه موقع و مقام آن در میان همه ملت‌های جهان تحقیقاً آشکار و روشنست لیکن چون بملت ایران برسیم آنرا بمراتب پیشتر می‌یابیم، چنانکه بتحقیق باید گفت که ارزش و اهمیت شعر برای هیچ ملتی باندازه ما نیست زیرا ما تفکرات و تاریخ و مأسوریت جهانی خود را با شعر یعنی با سرودهای «گاتا» آغاز کرده‌ایم و قدیمترین نشانه زنده از آغاز فعالیت فکر و اندیشه ما همین سرودهای آسمانیست و از روزگار زردشت پسر پوروشاسپ، که بحدود یازده قرن قبل از میلاد مسیح می‌رسد، تا امروز که سه هزار سال از آن روزگاری گذرد هنوز هم شعر زبان آرزوها و آرمانها و اندیشه‌های نژاد ایرانی و وسیله قاطع نگاهبانی فرهنگ و ادامه سنت‌های ملی و پشتوانه بقای ماست. ما یکچند بنیروی فاتحان خود که بقول داریوش بزرگ نیزه‌های پارسی را بکشورهای دور رسانیده بودند، سیادت دنیوی یافتیم لیکن از آن روز که جنگاوران ما شمشیرهای پولادین از دست نهادند سخنوران ما بتیغ سخن آغاز جهانگشایی کردند و اندک‌اندک ناحیه وسیعی را از کناره‌های دریای آدریاتیک تا شمال چین و سرزهای هندوچین زیر سیطره فرهنگ ایرانی درآوردند. بعبارتی دیگر از آن روز که فرمانروایی وسیع جهانی را حوادث روزگار از دست ما ربود یک سلطنت بزرگ ادبی بما بخشید که در سرتبت بمراتب بر حکومت ظاهری و مادی پیشین رجحان داشت.

تهنیت باید که در ملک سخن چون شکوفه فوت شد نو بر بزاد

برای تشکیل این شاهنشاهی وسیع فرهنگی شمشیربران زبان ما بجای آنکه

* متن سخنرانی استاد محترم آقای دکتر صفا که در رادیو ایران ایراد شده است.

۱- ویا بنا بر عقیده بعضی که طرف تفریط راسی گیرند قرن ششم قبل از میلاد (۴).

خونی بر زمین ریزد یا فتنه‌یی برانگیزد جهانیان را بسحر مبین خود مسحور و مشغوف ساخت و بر آن داشت که از دل و جان و باعلاقه و ایمان این حکومت ذوقی و فکری را بپذیرند و حتی خود نیز مدافع و حامی آن گردند.

شعر ما تنها نماینده ذوق ملت ما نیست بلکه ارزش آن بیشتر از آنست که محل انعکاس تمدن و فرهنگ ما و مجلای اندیشه‌ها و آرزوها و آرمانهای نیاکان ماست و برای درک خصائص روانی ملت ایران باید نخست ازین گنجینه جاودانی آغاز کرد و هم بدان ختم نمود.

از شعر ما روایات نیاکان و اندیشه حکیمان و تحقیق عارفان و خلاصه همه جلوه‌های روح ما آشکارست و در آن نمیتوان بمسائل معینی اکتفا کرد یا در حدود خاصی توقف نمود و حتی فرد فرد شاعران بزرگ ما هم تنها بیک شیوه بسنده نکردند بلکه میدانهای مختلف فکری را برای جولان خود برگزیدند و از همه آنها بیروزی بیرون آمدند. مثلاً اوستا و استادان ما فردوسی در کلام سحرآسای معجزنمای خویش تنها یک شاعر مفلح نیست که با قدرت سحرانگیز زبان عالمی را بزبان آورد بلکه او از یک جانب حماسه‌گویی چیره‌دست و از طرفی دیگر حکیمی بلند اندیشه و در همان حال داستان‌سرای قادر و و صافی ماهرست. وی نه تنها روایاتی کهن را که ممکن بود دست زمان بر آنها پرده‌نسیان کشد از ژرفای نیستی بیرون کشید بلکه در تعاریض آنها کوششهای نیاکان ما را هم در راه حفظ سرزمین خود از شر اهریمنان و مجاهدات ایرانیان در ایجاد و نگاهداشت رسوم و آداب و حکمتها و دانشها آشکار ساخت و بما آموخت که کیستیم و وظایف ما درین جهان پرحوادث چیست. اوست که نخستین بار بایرانیان جمع کردن بین دین اسلام و ملیت ایرانی را تعلیم کرد. از طرفی برای دفاع از عقیده مذهبی خود، تشیع و احترام بپزرگان دین از گزند پای پیلان نهراسید و از جانبی در راه بزرگداشت نیاکان و احیای مآثر آنان با مردی جبار چون محمود غزنوی در افتاد. سی سال با پارسی استوار خویش بزنده کردن عجم همت گماشت و عمر و مال درین راه صرف کرد تا کاخی بلند

از نظم پی افکنند که از گزند باد و باران بویرانی نگراید ، و سدّی خلل ناپذیر پدید آورد تا زبان و ملیت و مفاخر ما را در پناه خود بامن وامان نگاه دارد و چنانکه میدانید بیشتر از همه مردان توانا درین کار شگرف توفیق یافت .

فردوسی در کار خود تنها نیست . اگر او توانست ایران گذشته را با همه رنگ و نگارها با آینده آن همدوش و یکجا نگاه دارد ، استادان دیگر هر یک بطریقی عصر و زمان خود را در اشعار آبدار خویش زنده نگاه داشتند و ما را از افکار بلند خود و همعهدان خویش برخوردار ساختند . سنائی و عطار و مولوی بر قهای روشنی را که از اندیشه تابنده ایرانی جستن گرفته است بر چشم خرد ما آشکار کردند و سعدی حکمتی مقرون بدین و اخلاق و عمل و مبتنی بر سنتهای اجتماع را در قسمتی از کلام دل انگیز خود بما آموخت . حافظ هر گاه از سیر ملکوت اعلی باز گشت دریایی از جواهر فکر و تحقیق در ابیات فصیح و بلند نثار ما کرد . اینست که باید شعر خود را گنجینه حکمت و سفینه فکرت بشناسیم و چنانکه جاهلان بی خرد و کوته بینان بی تجربت می اندیشند نیاکان بزرگ خود را بدین همه اشتغال ذوقی و ادبی سرزنش نکنیم .

شعر ایرانی و علی الخصوص شعر فارسی محل آزمایش همه افکار ایرانیان قرار گرفته و ازین بابت تنها وسیله یی شده است که سیر اندیشه ایرانی را فقط در آن میتوان یافت . همه جلوه های ذوق و فکر ایرانیان در طول سه هزار سال تاریخ بدون قوم آریایی ایرانی در شعر او نمودار است . نخست زردشت سپیتمان در سرودهای آسمانی خود همه ارباب انواع قدیم آریایی را بدورانداخت و مردم را پپرستش یک خدای واحد نیکی خواه یعنی اهورای حکیم خواند و بقبایل پراگنده ایرانی آموخت که در زیر یک لوا برای انجام دادن مأموریت جهانی خود گرد آیند . بدانان منش نیک و کنش نیک و گوش نیک را گوشزد کرد تا بیاری این سه بوخت بعدالت و نصفت بر سرزمین های پهناور حکومت کنند و عالم را از جهل و بیداد و کشتار فرزندان آدم در پای بتهای بیجان و مصنوع باز گردانند .

قوم بزرگ و نجیب ایرانی ازین پس هیچگاه از بیان اندیشه‌های خود در گفتارهای منظوم بازنیستاد. با آنکه دست‌زمان نزدیک تمام آثار ما را که از حدود قرن هفتم میلادی به پیش داشته‌ایم از ما ربود، باز آنچه از حکم خسروانی و زروانی و مانوی و افکار مختلف ملت ما در اشعار و آثار پراکنده قدیم باقی مانده است قابل توجه و مایه جلب احترام عالمیان نسبت بماست.

چون دور پیدایش نور پاک اسلام انجامید زبان فارسی که حتی بتصدیق بیگانگان یکی از شیرین‌ترین و خوش‌آهنگ‌ترین زبانهای جهانست وسیله بیان مقاصد قوم ایرانی و تجلی‌گاه ذوق و اندیشه جوال او گردید. با استفاده عاقلانه بی‌که گویندگان ما از زبان تازی در تکمیل و توسعه زبان خود کردند پارسی دری بکمال پختگی و زیبایی و لطافت و نرمی رسید و بشاعران ما فرصت داد تا انواع مختلف افکار را مورد آزمایش قرار دهند. چنانکه شعر فارسی از حیث تنوع موضوعات و تعدد انواع ادبی در جهان کمتر نظیر دارد.

انواع مختلف شعر فارسی از شعر غنائی و حماسی و عرفانی و حکمی و داستانی و انتقادی و جز آنها هر یک بتنهایی برای نشان دادن عظمت کار گویندگان ایرانی کافی شمرده میشوند و اگر ازین تنوع معنوی شعر پارسی بگذریم تنوع ظاهری و صوری آن هم یک خاصیت اساسی و منفرد آن باید دانسته شود. مثنوی، قصیده، غزل، قطعه، ترکیب، ترجیع، رباعی، دوبیتی، سمسط، مخمس و غیره نیز هر کدام جولانگاه رشته‌یی از افکار خاص نیاکان سخنگوی ما بوده است. در کدامیک از ملتها میتوان این همه منظومه پرمغز یافت که در نوع مثنویهای حکمی و عرفانی و تمثیلی شامل تحقیق و وعظ و بحث‌های دل‌انگیز در مسائل مختلف و متضمن نکات گوناگون باشد. تنها منظومه‌های متضمن حکایات و قصص کوتاه فارسی، که اتفاقاً از سایر انواع مثنویهای ما کمترست، برای ما فارسی‌زبانان میتواند بصورت یک سرمایه فناپذیر فکری و بشکل مجموعه‌یی وسیع از اندرزهای حکمیانه اجتماعی باشد؛ یاقط غزل‌های عرفانی پارسی که از حدود قرن پنجم هجری بعد تا روزگار ما میدان آزمایش طبع و اندیشه آن همه گوینده متفکر و شاعر بزرگ شده

است میتواند بر مجموعه اشعار هر ملتی چه در کیفیت و چه در کمیت برتری و فزونی داشته باشد.

چگونه میتوان از انواع فکرآزماییهای ایرانیان در شعر گفت و گو کرد و حماسه‌های ملی و تاریخی و دینی ایران را از نظر دور داشت. بتحقیق باید گفت که هیچ ملتی حتی هندوان و یونانیان چه از حیث بلندی اشعار حماسی، و چه در میزان و مقدار منظومه‌هایی که ازین مقوله در دست داریم، و چه از باب تنوع آنها با ایرانیان نمی‌رسند. دوره نظم حماسه ملی بعد از یشتها و ایادگار زیران یعنی در ادبیات فارسی از مسعودی مروزی در اواخر قرن سوم هجری آغاز شد و بخواجه گوینده سام‌نامه در حدود قرن هشتم انجامید. دو قرن پیش از آن نظم حماسه‌های تاریخی و یک قرن بعد از خواجه نظم حماسه‌های دینی فارسی آغاز شد و تا روزگار دراز ادامه یافت. بهرحال تنوع خاص اشعار پارسی، تعدد شاعران پارسی‌گوی، طول عمر و میدان وسیع شعر پارسی که هزارسال تمام در قسمت بزرگی از دنیای متمدن قدیم رواج داشت، بملت ایران فرصت داد تا پیش از هر قوم دیگر برای بیان افکار خویش از آن استفاده کند و مسلم است که فعالیت ایرانیان را در نظم اشعار عربی هم که خود میدان دیگری برای بیان افکار ما در چند قرن قرار گرفته بود فراموش نباید کرد.

ارزش شعر فارسی تنها در این نیست که جولانگاه اساسی اندیشه ملت ایران و وسیله بقای آن در برابر تمام حوادث دشوار تاریخ قرار گرفته است بلکه بعقیده من باید آنرا یکی از علل بسیار مهم بقاء ملت ما هم شمرد. چنانکه می‌دانید بر اثر حوادثی که از اواسط قرن پنجم تا اوایل قرن دهم هجری جریان داشت دیرگاه حکومت نژادی ایرانیان دچار تزلزل و گاه شکست قطعی بود. در همه این حوادث تنها اندیشه ایرانی و زبان و شعر این قوم موجب شکست معنوی و فکری تاراج-کنندگان و ایلغاربان گردید و آنرا بمرحله‌بی وارد ساخت که باید گفت مقهور و حتی مطیع ملت ایران و وسیله‌های فعالی برای نشر فرهنگ و زبان این قوم گردیدند. مثلاً در همان موقعی که حملات قبایل غز و چیرگی غلامان زردپوست آسیای مرکزی

در قرن پنجم و ششم هجری برایان ادامه داشت زبان و شعر پارسی با همانان از طرفی تا حوزه رود گنگ و شمال چین و از جانبی دیگر تا کناره‌های دریای سیاه و بحر الروم پیش رفت. نتیجه امر آن شد که سلسله‌های مختلف ایلك خانى و سلجوقى و اتابكان و غلامان آنان و ممالیک غوری در همان حال که اصلاً از قبایل آسیای مرکزی و زادگان و نبیرگان آنها بودند خود مبلغ زبان فارسی و وسیله نشر و ترویج آن گردند و بزودی ایرانی‌تر از هر ایرانی و دوستدار واقعی ملت ایران و مدافع آن در برابر حوادث مختلف شوند و خاصیت‌های اصلی نژادی خود را یکباره از دست دهند. درین قرن‌های طولانی بر هر اس‌شمشیر و زور بازوی ما وسیله بقای ما نبود بلکه اندیشه و زبان و هنر مخصوصاً شعر ما تنها سرمایه هستی و پایداری ما گردید و نه تنها این کارشگرف را انجام داد، بلکه برای ما یک سلطنت وسیع فکری و فرهنگی هم در جهان پدید آورد. نسل‌های معاصر و آینده ایرانی هیچگاه نباید این خدمت شگرف زبان و شعر پارسی را فراموش کنند و حتی باید ازین نیروی نگاهبانی و نفوذ و غلبه آن برای عظمت ایران آینده تا آنجا که ممکن است بهره برگیرند.

از آن هنگام که حکومت عباسیان در بغداد رو بسستی رفت چنانکه میدانیم امارت جویان مختلف در هر گوشه‌ی از ایران بحکومت برخاستند و شیوه ملوک طوایف را در ایران پدید آوردند. از آن پس تا دیر گاه این روش در ایران متداول بود و جز در پاره‌ی موارد هر قسمتی ازین سرزمین را سلسله‌ی در دست داشت و باستقلال حکومت می‌کرد. غالب این سلسله‌ها حتی بر عقاید و مذاهب مردم هم نظارت می‌کردند و نادانسته در افتراق ملت ایران می‌کوشیدند لیکن همه آنها در یک امر شریک و همکار بودند و آن ترویج شعر پارسی و تشویق شاعران و حتی رقابت سخت درین امر بود. هر که داعیه برتری بر دیگر امیران داشت می‌بایست شاعران استاد بیشتر در دستگاه خود داشته باشد و آنانرا بصلات و جوایز گرانتر دلگرم کند و از توجه و اقبال بدر بارهای دیگر باز دارد. بدین ترتیب ملوک طوایف دوره اسلامی از حیث ادامه سنن ملی و فرهنگ ایرانی نه تنها زیان آور نبود بلکه سودمند هم

افتاد و درین میان تنها زبان و شعر ماست که چون رشته‌یی استوار برای پیوند دادن دسته‌های مختلف ایران بایکدیگر بکار رفت.

همین ارزش را برای زبان و شعر فارسی دری در برابر وضع جغرافیایی ایران هم میتوان تشخیص داد. حوزه اقامت نژاد ایرانی پیش از آنکه سرزمین ماجولانگه زرد پوستان آسیای مرکزی شود، ناحیه‌یی وسیع از حوزه سیردریا و دامنه‌های نجد پامیر و کوههای سلیمان تا آنسوی کوههای پاتاق و حوضه دجله بود که از شمال بکه‌های قفقاز و ریگ خوارزم منتهی میشد. این سرزمین پهناور دارای نواحی مختلفی است که بوسیله کوهها و بیابانها و ریگها از یکدیگر جدا میشوند و در هر یک لهجه‌یی خاص از لهجه‌های ایرانی متداولست. اگر یک وسیله طبیعی و مطلوب برای پیوند دادن همه این نواحی بدست نمی‌آمد تجزیه و جدایی آنها باسانی امکان می‌یافت و مکان و زمان و زبان درین جدایی فرصت قاطع و جازمی بدست می‌آوردند لیکن زبان پارسی دری درین میان بفریاد ما رسید و وسیله سودمندی برای نشر یک زبان و یک فرهنگ و یک فکر در میان همه ما شد. آن زبان از مشرق نجد ایران برخاست و بیاری اشعار سخنوران بزرگی مانند رودکی و فردوسی بسرعت تا مغرب و شمال غرب و جنوب پیش رفت و بصورت یک زبان واحد که وسیله ارتباط عموم ایرانیان بیکدیگر باشد مورد استفاده قرار گرفت و بزودی در دست شاعران بزرگی که از نواحی جدید برخاستند مانند خاقانی و نظامی و جمال‌الدین اصفهانی و سعدی شیرازی و نظایر این بزرگان نام آور طریق کمال سپرد و بعنوان زبان عمومی این نواحی پذیرفته و متداول شد.

بدین ترتیب متوجه می‌شویم که زبان و شعر فارسی تاچه مایه بوحثت ملی ما یاری کرد و تاچه حد ما را مدیون خود ساخت.

نیروی جهش و پیشرفتی که بهمت شاعران بزرگ پارسی‌گوی از رودکی تا سعدی برای زبان فارسی حاصل گردید، مایه آن شد که زبان ما برای گسترش خویش حتی بنجد پهناور ایران هم اکتفا نکند و کشورهای وسیعی را در خارج میدان

انتشار خود قرارداد دهد. سابقه‌ی که از این راه برای فرهنگ ما فراهم گردیده بود در دوره‌های ضعف و سستی سیاسی و نظامی ایران وسیله‌ی سودمند برای شناساندن ما و نفوذ فرهنگ ما در میان همسایگان گشت و اکنون نیز اگر کمترین توجهی بکار رود شعر فارسی یکی از بهترین دست‌آویزهای نفوذ معنوی ما در جهان خواهد بود.

با ذکر مقدمه‌ی اخیر باید باین نکته توجه داشته باشیم که سرمایه‌ی ادبی منظوم فارسی تنها متعلق بملت ایران نیست بلکه ملتهای بزرگ همسایه‌ی ما نیز در ایجاد این سرمایه‌ی شگرف با ما همکاری کرده و در آن سهیم شده‌اند. ما نه تنها این همکاری سودمند و پرارزش را باید بیاد داشته باشیم بلکه باید وسایلی برانگیزیم تا ادامه‌ی این همکاری را آسانتر سازد.

اما بالاترین ارزش شعر فارسی برای ما در نگاهداشت و گسترش زبان فارسی است. نخستین علت توجه امرای ایرانی از اواسط قرن سوم بعد از زبان پارسی دری انتظار مدایح منظوم از شاعرانست. موضوع توجه بمدح و مدیحه سرایان بجایی کشیده بود که شاهان و امیران، جز عده‌ی از ایلخانان مغول، همواره شاعرانی را در دربارهای پروراندند و برای آنان مقرری و عطایا و جوایز خاص در نظر می‌گرفتند و حتی درین مورد کار را بر قابت می‌کشاندند. مقصود اصلی ازین مجاهدت نشر محامد امرا در میان مردم و محبوب ساختن آنان در دل خلق بوده است. این توجه باعث شد که تقریباً در سراسر تاریخ اسلامی ایران شاهان و وزیران و رجال بزرگ، حتی خاندانهای ریاست مانند خجندیان و صاعدیان و عمرانیان و نظایر آنها، شاعرانی را بگفتن قصاید و ترتیب دادن دیوانها و ادار کنند و شاعری را بصورت یک حرفه‌ی دیوانی در آورند. شاعران نیز برای آنکه از یکدیگر بازمانند و یا لیاقت نفوذ بدستگاههای عالییه حکومتی پیدا کنند در کسب کمالات کوشش می‌نمودند تا در شعر مهارت و استادی یابند و بر اقران برتری جویند. این امر سبب مایه‌ور شدن اشعار آنان و استحکام آن از حیث مبادی لسانی بود و نیز بشاعران فرصت میداد که هرگاه از نظم مدایح فراغت یابند بکار دل پردازند

و غزل‌های شیرین یا مثنویهای زیبای مطبوع ترتیب دهند و با این کارها دایرهٔ زبان فارسی را بیش از پیش توسعه بخشند و آن را چنانکه باید بصورت یک زبان ادبی غنی در آورند.

علاوه بر این دسته‌های شاعران مذهبی و شاعران خانقاهی و حماسه‌سرایان و امثال آنان نیز در کنار شاعران درباری و با استفاده از مقدماتی که آنان فراهم کرده بودند سرگرم کار شدند و زبان فارسی را بآن درجه از کمال و پختگی کشاندند که برای آن کمتر نظیر و مشابهی میتوان یافت.

نکتهٔ قابل بحث آنکه نثر فارسی درین میان بدست مردم متکلف و متفنن و گروه بزرگی از عربی دانان پارسی نخوانده افتاد و روز بروز از زیبایی و روانی عاری و بواژه‌های بیگانه آمیخته و حتی در بسیاری از موارد بزبان عربی نزدیک و از زبان پارسی دور شد. تنها شعر بود که نگاهبانی زبان را بر عهده گرفت و پارسی صحیح فصیح را با خود نگاه داشت و امروز بما رسانید و بهمین سبب هم معیار فصاحت و درستی مفردات و ترکیبات و قاعده‌های دستوری ما شعر است و بیشتر بآن استناد میشود تا بآثار منشور پارسی.

ورود شعر بدربارها و دستگاه‌های امارت و وزارت و ریاست باعث شد که طبقهٔ حاکمهٔ دورهٔ اسلامی زودتر از همهٔ طبقات پی بمقام شعر و شاعر برند. بسیاری از پادشاهان ایران را می‌شناسیم که اشعاری متوسط یا خوب میسرودند و عجب در آنست که در میان آنان بعضی از نژادهای ترک آسیای مرکزی بودند مثلاً در میان آل افراسیاب که اصلاً از ترکان چگلی بوده‌اند از پادشاهانی مانند امیر علی بوری— تکین و قلج طمغاج خان ابراهیم و قلج ارسلان عثمان اشعار خوبی نقل کرده‌اند، مانند این رباعی از قلج طمغاج:

ماوتو که هم نمونهٔ پرگاریم سرگرچه دو کرده‌ایم، یک جان داریم

چون نقطهٔ نهاده‌ایم بردایره پای تا آخر کار سر بهم باز آریم

شمارهٔ شاعرانی که آل افراسیاب در دستگاه سلطنت خود داشتند بسیارند و از آن

میان بعضی چون سیدالشعرا رشیدی امیرالشعرا عمیق و شمس الدین طیبی

وسیف‌الدین اسفرنگی و سوزنی و رضی‌الدین نیشابوری از جمله استادان مشهور شعر پارسی شمرده میشوند.

از پادشاهان سلجوقی و خوارزمی و امراء جزء ایران هم بسیار کسان را بشاعری نام برده‌اند که در اینجا فرصت تعدید همه آنها نیست. این توجه و اقبال پادشاهان بشعر، ارزش و مرتبه شعر را در نزد آنان می‌رساند و بهمین علت بود که بسیاری از علما و صدور و رؤسای بزرگ در عین اشتغال بکارهای خطیر سیاسی و نظامی سعی داشتند تا در زمره شاعران درآیند.

نورالدین محمد عوفی در تذکره مشهور خود فصلی خاص که بیک مجلد از کتاب وی برمیآید باین دسته از شاعران اختصاص داده است و درین روزگار ما از میان آنان گروهی را مانند امیر مسعود بن سعد بن سلمان و خواجه رشیدالدین وطواط و حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم الخیامی تنها بنام شاعری شناسیم و حال آنکه هر کدام را مناصب مهم درباری و اداری بوده است.

سلاطین و امرای ایران بمجالست باشاعران میلی وافر داشتند و آنانرا درسفر و حضر مصاحب خود میساختند و یا در مجالس بار با ایشان سخن در می‌پیوستند و از ایشان شعر می‌خواستند و یا با آنان مجلس عیش می‌گستردند و بله و وطرب و شطرنج می‌نشستند و نسبت بشاعران خود بر دیگر امیران تعصب و حمیت میکردند و اگر درباره آنان تمجید و تحسینی می‌شنیدند خشنود میشدند و یا چون سنجرنسبت بمعزی‌گاه ایشان را بالفاظی از قبیل پدر خطاب می‌کردند و یا چنانکه در احوال وطواط و اتسز خوارزمشاه می‌بینیم از مجالست شب و روز آنان سیر نمی‌شدند و حتی در مجالس طرب و عیش با احترام آنان دست از سماع اغانی و مجالست غوانی باز می‌داشتند.

این احترام و تعظیم و تکریم شاهان ایران بشاعران پارسی‌گوی اثر خاصی در بالا بردن مقام اجتماعی آنان داشته است تا آنجا که علمای زمان آرزوی وصول بچنان مقاماتی را در سر می‌پروراندند و گاه صف عالمان را رها می‌کردند و بگروه شاعران می‌پیوستند.

برای آنکه نظر پیشینیان ما را در باره سخن و شعرو مقام و مرتبه آنها بدانیم ذکر این ابیات از نظامی شاعر بسیار توانای ایران بی‌مناسبت نیست :

جنبش اول که قلم برگرفت	حرف نخستین ز سخن در گرفت
پرده خلوت چو بر انداختند	جلوه اول بسخن ساختند
تا سخن آواہ دل در نداد	جان تن آزاده بگل در نداد
چون قلم آمد شدن آغاز کرد	چشم جهان را بسخن باز کرد
بی سخن آوازه عالم نبود	این همه گفتند و سخن کم نبود
در لغت عشق سخن جان ماست	ما سخنیم این طلل ایوان ماست
خط هراندیشه که پیوسته اند	بر پر مرغان سخن بسته اند
نیست درین کهنه نوخیزتر	موی شکافی ز سخن تیزتر
تا جوران تاجورش خوانده اند	و آن دگران آن دگرش خوانده اند
گه بنوای علمش بر کشند	گه بنگار قلمش در کشند
و اوز علم فتح نماینده تر	وز قلم اقلیم گشایده تر
چونکه نسخه سخن سرسری	هست بر گوهریان گوهری
نکته نگه دار ببین چون بود	نکته که سنجیده و موزون بود
قافیه سنجان که سخن بر کشند	گنج دو عالم بسخن در کشند
آنکه ترازوی سخن ساخته کرد	بختوران را بسخن بخته کرد
بلبل عرشند سخن پروران	باز چه مانند بان دیگران
ز آتش فکرت چو پریشان شوند	با ملک از جمله خویشان شوند
پیش و پس بست صف کبریا	پس شعرا آمد و پیش انبیا...

با توجه بمقام و مرتبه بلندی که شعر برای ما ایرانیان از جهات مختلف ملی و فرهنگی دارد وظیفه ماست که سرمایه گرانبهایی را که از قرون و اعصار مختلف برای ما بازمانده است از راه احیای آثار پیشینیان و طبع و نشر آنها نگاهبانی کنیم و نگذاریم که تابع حوادث آنها را پی سپر فراموشی سازد؛ و نیز با نگاهداری سنت‌های نیاکان در شعر و تکمیل آنها بکوشیم تا مقام بزرگ ادبی ما در همان درجه رفیعی که قرن‌ها قرار داشته است پایدار و برقرار بماند.